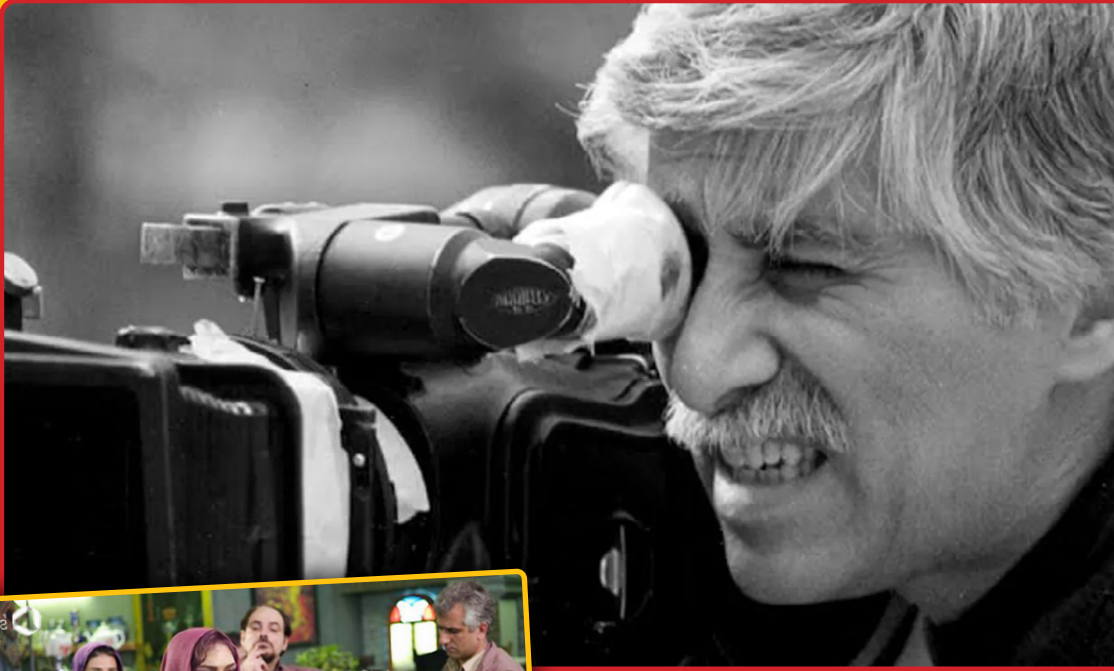


گفت‌گویی روزنامه صبا با سیدمهرداد ضیایی:

بیضایی به ما یاد داد به تماشاگر احترام بگذاریم



معمومه دهقان
گفت‌وگو

سیدمهرداد ضیایی، بازیگر و نویسنده، در گفت‌وگو با روزنامه صبا از سال‌ها آشنایی و همکاری اش با بهرام بیضایی می‌گوید؛ از تجربه بازی در فیلم «وقتی همه خوابیم» و رابطه‌ای که به گفته او حال‌وهوایی تلخ‌پاتیک داشت، تا درس‌هایی ماندگار درباره بازیگری، نویسندگی و احترام به مخاطب.

مخاطب صرف دیدن بازی می‌کند و حتی به پولی که می‌دهد تا بلبیتی تهیه کند و بیاید نمایش یا فیلم را ببیند.

شیوه هدایت بازیگران توسط بیضایی چه ویژگی منحصر به فردی داشت؟
رفتارش با بازیگران به غایت انسانی بود. حتی شوخی‌های تند و گزنده‌اش سرشار از ذوق و خلاقیت بود. هیچ وقت نمی‌شد از آن شوخی‌ها دلگیر شد؛ برعکس، تحسین برانگیز بود که چطور می‌شود واقعاً شوخ بود و در عین حال جدی.

آیا لحظه یا احساسی خاص از حضور او در ذهن تان مانده است؟
بین من و آقای بیضایی نوعی ارتباط به اصطلاح تلخ‌پاتیک وجود داشت. حدود ۷۲ ساعت پیش از درگذشت حضرت استاد، بی‌اختیار به فکر رفتنشان افتاده بودم. نمی‌دانم چرا؛ این ویژگی‌ای است که دست من نیست. گاهی خواب‌هایی می‌دیدم و با ایشان در میان می‌گذاشتم و او همیشه مرا به گفت‌وگوهای بیشتر، به ویژه در باب روان‌کاوی این خواب‌ها، وعده می‌داد.

کار بیضایی چه تأثیری بر مسیر حرفه‌ای شما گذاشت؟
راستش بیشتر از آنکه به عنوان بازیگر از استاد بیاموزم - که امیدوارم آموخته‌هایم در عمل مشخص شود - در حوزه نویسندگی برایم الهام‌بخش بودند. وجه نویسندگی بیضایی برای من بسیار مهم بود و سعی کردم آن را الگو قرار بدهم، هر چند اعتراف می‌کنم که در این مسیر شکست‌های زیادی هم خوردم.

مهم‌ترین تأثیر بیضایی بر سینمای ایران چیست؟
یکی از مهم‌ترین تأثیرات بیضایی این است که بسیاری از سینماگران ما در گوشه ذهن‌شان این را دارند که می‌شود جور دیگری هم کار کرد؛ روشی که به سادگی با روش‌های رایج همخوانی ندارد، اما روشی بسیار شریف و گرمی است.

چه چیزی از او و آثارش برای نسل‌های آینده ماندگار خواهد بود؟
خواندن آثارش بسیار مهم است. نمایش‌هایی که روی صحنه رفته‌اند امروز بیشتر جنبه آرشیوی دارند، اما فیلم‌هایش کاملاً زنده‌اند و می‌توان آن‌ها را بارها دید. این‌ها میراث بزرگ بیضایی است.

آیا ما بیضایی را آن قدر که ستایش کردیم، اجرا هم کردیم؟
نه. ما بیشتر از آنکه بیضایی را اجرا کنیم، او را ستایش کردیم. این یک معضل فرهنگی است؛ هنرمندان مان را پیش از مواجهه جدی با آثارشان، صرفاً می‌ستاییم.

بزرگ‌ترین بدهی تئاتر ایران به بیضایی چیست؟
اگر بدهی را به معنای اجرا نشدن آثارش بدانیم، بله بدهی بزرگی وجود دارد. اما شبیه بیضایی شدن موضوع دیگری است. تقلید، به‌ویژه تقلید ظاهری، نتیجه‌ای خنده‌دار و تأسف بار دارد. هنرمند بزرگ تقلید نمی‌شود؛ او الهام می‌بخشد و تکثیر فکری ایجاد می‌کند.

اولین باری که با استاد بیضایی و پروژه «وقتی همه خوابیم» آشنا شدید چه حسی داشتید؟

نخستین دیدار من با حضرت استاد اصلاً به این پروژه مربوط نمی‌شود. سال‌ها پیش از آن، نه به عنوان نویسنده و نه بازیگر، بلکه به عنوان یک مستمع آزاد می‌آمدم، صحبت می‌کردم، بهره می‌گرفتم و سلام و علیکی داشتیم. حس «استاد بزرگ» همیشه در من وجود داشت. حتی در سال‌های پایانی عمرشان که احساس نزدیکی بیشتری هم می‌کردم، ذره‌ای از آن شأن و هیبت استادی برایم کم نشد.

خاطره‌ای از اولین برخوردتان با او که در ذهن تان مانده باشد بگویید.
خاطره مشخصی به شکل جزئی به یاد ندارم. آن زمان در دوران جوانی بودم و گمان می‌کردم بسیار بهتر از آنی هستم که واقعاً هستم. بیضایی از آن آدم‌هایی بود که به تو می‌فهماند نه آن قدر خوبی که فکر می‌کنی و نه آن قدر بد. او آدم‌ها را متعادل می‌کرد، به ویژه جوان‌هایی که می‌شد از آن‌ها به عنوان شاگرد یاد کرد.

تجربه بازی در فیلمی به کارگردانی بیضایی چگونه بود؟
تجربه‌ای بسیار پر بار و تاحدی تلخ‌پاتیک. من با زاویه‌های دید آقای بیضایی به بازیگری آشنا شدم. بعضی از این نگاه‌ها را به جان می‌پذیرفتم و بعضی برایم محل پرسش بود. سعی می‌کردم پاسخ آن پرسش‌ها را در تضادها و تناقض‌های درونی خودم پیدا کنم. این کلیت تجربه بازی کردن در خدمت بیضایی بود؛ چه در تئاتر و چه در سینما.

در تعامل با او، چه ویژگی شخصیتی یا حرفه‌ای اش بیش از همه الهام‌بخش بود؟

هوش کم نظیرش. آن قدر باهوش بود که می‌دانست کارگردانی با دیکناتور و استبداد رأی پیش نمی‌رود. اگر از او سؤال می‌کردی، پاسخ می‌داد. با من بحث می‌کرد، دلیل می‌آورد و در نهایت قانع می‌کرد. اینکه کارگردانی بتواند بازیگر را نسبت به کاری که انجام می‌دهد قانع کند، برای من درس بزرگی بود.

مهم‌ترین درسی که از استاد بیضایی گرفتید چه بود؟

اینکه بازیگری کار تمام وقت است. تأییدی که آقای بیضایی همیشه به من یادآوری می‌کردند این بود که اشتباه نکن؛ وقتی بازی می‌کنی نویسی و وقتی می‌نویسی بازی نکن. این دو کار را هم زمان انجام نده. تا اندازه‌ای این پند بزرگ را به گوش گرفتم.

از سوی دیگر، نگاه ایشان فقط معطوف به بازیگر نبود؛ بلکه بسیار تلاش می‌کردند بازیگرها را بفهمند چقدر باید به تماشاگر احترام بگذارند. به لحظه‌لحظه وقتی که

نام بیضایی

از فرهنگ این سرزمین حذف نخواهد شد

امروز فرهنگ ایران یکی از بزرگ‌ترین ستون‌های فکری و هنری خود را از دست داد.



امیرافشار فتوحی
دبیرتحریر به روزنامه صبا

بهرام بیضایی رفت؛ نه فقط به عنوان یک نماینده نویسنده، فیلم‌ساز یا پژوهشگر، بلکه به مثابه یک «دوران». دورانی که در آن، هنر هنوز جرات پرسش داشت، تاریخ دوباره خوانده می‌شد و اسطوره، ابزار فرار نبود؛ ابزار فهم بود. مکانی برای کشف حقیقت و بازاندیشی باشد. بیضایی از آن دست هنرمندانی نبود که صرفاً اثر تولید کند؛ او «نگاه» می‌ساخت. نگاهی که سینما و تئاتر را از سطح روایت‌های ساده‌پسند بالا می‌کشید و به میدان اندیشه، حافظه جمعی و بازخوانی هویت می‌برد. از «مرگ یزدگرد» تا «باشو، غریبه‌ی کوچک»، از «چریکه‌تارا» تا «مسافران» و «سگ‌کشی»، آثار او نه پاسخ‌های آماده، که سؤال‌های ماندگار بودند؛ سؤال‌هایی که سال‌هاست ما را وادار کرده‌اند دوباره ببینیم، دوباره فکر کنیم و دوباره درباره خود و جامعه‌مان بپرسیم.

او تاریخ را روایت نمی‌کرد؛ تاریخ را محاکمه می‌کرد. او اسطوره را بازگو نمی‌کرد؛ اسطوره را به اکنون می‌آورد و از آن درس زندگی می‌ساخت.

وزن در آثارش، نه حاشیه که مرکز ثقل روایت بود؛ تصمیم‌گیر، پرسشگر و ایستاده. زبانی که صدایشان از زمانه شنیده نمی‌شد، در جهان بیضایی قدرت می‌گرفتند، و ما، تماشاگران، درمی‌یافتیم که تاریخ بدون حضور آنها ناقص است.

اما سوگ بیضایی، تنها سوگ مرگ یک هنرمند نیست. این سوگ، یادآور یک زخم قدیمی است؛ ناتوانی ما در حفظ و تحمل اندیشه‌های مستقل. سال‌ها پیش، پیش از آنکه جسمش از این خاک دور شود، صدایش از صحنه رسمی حذف شد. او که با شجاعت و جسارت، تابوها را می‌شکست و با ظرافت و دقت، روایت‌های فراموش شده را به صحنه می‌آورد، سال‌ها بود که دیده نمی‌شد. و امروز، مرگ او تنها مهر پایانی است بر روندی که مدت‌ها پیش آغاز شده بود؛ روندی که هنرمند را به سکوت و غیبت واداشت و فرهنگ را با فقدان نگاه‌های جسورانه مواجه کرد.

بهرام بیضایی اگرچه سال‌های پایانی عمرش را دور از ایران گذراند، اما هرگز از فرهنگ ایران جدا نشد. او حتی در غیاب، معیار بود؛ معیاری برای سنجش سطح تئاتر، سینما و پژوهش. نامش همواره یادآور این پرسش بود که «چرا نمی‌توانیم چنین صداهایی را در اینجا نکه داریم؟» پرسشی که همچنان، پس از رفتنش، بر دل ما سنگینی می‌کند.

امروز، در فقدان او، مسئولیت ما سنگین‌تر از همیشه است.

مسئولیت حفظ آثارش، بازخوانی اندیشه‌اش، اجرای دوباره نمایشنامه‌هایش و مهم‌تر از همه، جلوگیری از تکرار همان چرخه‌ای که او را از ما گرفت. ما باید بیاموزیم که احترام به هنرمند، فراتر از تقدیرهای نمادین است؛ احترام یعنی شنیدن، فهمیدن و اجازه دادن به صدای مستقل برای ماندن و شکل دادن به فرهنگ.

بهرام بیضایی رفت، اما مسئله‌ای که با خود حمل می‌کرد، همچنان زنده است؛

اینکه هنر، بدون اندیشه، فقط سرگرمی است و فرهنگ، بدون تحمل صداهای مستقل، دیر یا زود به سکوت می‌رسد.

اینکه ارزش هنرمند نه در شهرت یا جایزه، که در عمق تأثیر و توانایی او برای پرسش کشیدن ماست. سوگ امروز، سوگ فقدان یک انسان است، اما هم‌زمان سوگ فرصت‌هایی است که از دست رفتند. فرصت‌هایی برای شنیدن صدای بیضایی در صحنه‌ها، در کلاس‌ها، در محافل پژوهشی و میان نسل‌های جوان. امروز بیش از هر زمان، حس می‌کنیم که فقدان او چیزی است که با هیچ جایگزینی پر نمی‌شود.

اما بیضایی هرگز کاملاً نمی‌میرد؛ آثارش، پرسش‌هایش، جسارتش و روشش همچنان در ما زنده است. هر صحنه‌ای که دوباره نمایشنامه‌های او را اجرا کند، هر پژوهشی که در آثارش تامل کند و هر نسلی که از او بیاموزد، نام او را جاودان نگه می‌دارد.

یاد او نه در مرثیه‌ها، که در بازگشت به پرسش‌هایش زنده خواهد ماند.

او رفت، اما اندیشه‌اش هنوز با ماست. و تا زمانی که این پرسش‌ها شنیده شوند، نام بیضایی از فرهنگ این سرزمین حذف نخواهد شد. روحش آرام و یادش در تاریخ فرهنگ ایران، ماندگار.

صباخبر

